

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث مفهوم وصف تمام شد؛ منتهی در کلمات مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف دلیل دیگری برای ثبوت مفهوم در جملات وصفیه بیان شده است و در حقیقت دیگری از لغویت است. خود مرحوم اصفهانی بعد از ذکر این دلیل، در آن مناقشه می‌کنند؛ امام رضوان الله تعالی علیه نیز در کتاب «مناهج» مناقشه دیگری بر این دلیل وارد می‌کنند. این را به عهده خود آقایان می‌گذاریم که هم به کلام مرحوم اصفهانی مراجعه کنند و هم به فرمایش امام در کتاب «مناهج».

مفهوم غایت

سومین بحث باب مفاهیم، بحث مفهوم غایت است. همان‌گونه که در «کفایه» ملاحظه فرموده‌اید، دو بحث بین اصولیین وجود دارد که یکی از آنها چندان به بحث مفهوم مرتبط نیست و آن عبارت است از این که آیا غایت داخل در مغنی است؟ اگر مولا گفت «أكرم زيداً تا ساعت ده»، آیا خود ساعت ده که عنوان غایت دارد، در مغنی داخل است و همان حکمی که مغنی دارد، شامل غایت نیز می‌شود؟ اگر گفتیم غایت داخل در مغياست، زيد در ساعت ده نیز وجوب اكرام دارد.

اقوالی در میان اصولیین وجود دارد؛ برخی قائل شدند به این که غایت مطلقاً داخل در مغياست؛ در مقابل برخی دیگر می‌گویند مطلقاً داخل نیست؛ قول سوم این است که اگر غایت از جنس مغنی باشد، داخل است اما اگر از جنس مغنی نباشد، خارج است؛ به عنوان مثال، اگر متکلم گفت «صمت النهار الي الليل»، چون «لیل» از جنس مغياست، داخل در حکم آن می‌شود؛ اما در «كل شيء لك حلال حتي تعرف أنه حرام»، خارج از مغياست؛ چرا که غایت حکمی متضاد با مغياست و بین احکام خمسّه تضاد وجود دارد؛ لذا، در این موارد، غایت خارج از حکم مغياست. قول چهارم نیز تفصیل بین مدخول «الي» و «حتي» است؛ مبني بر آن که غایت مدخول «الي» داخل در مغنی نیست، اما غایت مدخول «حتي» داخل در مغياست. اگر مولا گفت «كل السمك حتي رأسها» – (که به صورت مجرور باید خوانده شود) – داخل در مغياست. این چهار قول بین اصولیین گذشته، اما محققین از اصولیین متأخر هیچ کدام از این اقوال اربعه را قبول ندارند. ابتدا نظریه مرحوم آخوند را عرض می‌کنیم تا تحقیق در مطلب.

نظر مرحوم آخوند

مرحوم آخوند – در «کفایه» به صورت کلی – از کسانی هستند که غایت را داخل در مغنی نمی‌دانند؛ و به صورت مطلق می‌فرمایند غایت داخل در مغنی نیست. دلیل ایشان آن است که غایت یک شيء، حدّ برای آن است و حدّ شيء خارج از آن شيء است. به عبارت دیگر، حد شيء در هر موردی حقیقت و واقعیته است که مرز بین آن شيء و سایر اشیاء می‌باشد. به همین

دلیل، در همه موارد غایت خارج از مقیاست.

اشکال دلیل مرحوم آخوند

دلیل مرحوم آخوند مورد مناقشه اکثر اصولیین بعد از ایشان قرار گرفته است؛ اشکال مهمی که بر ایشان وارد است، این است که حد بر چند نوع است؛ یک حد به اصطلاح فلسفی داریم، یک حد به اصطلاح منطقی و یک حد به اصطلاح عرفی داریم. هنگامی که در فلسفه می‌گویند «حدّ الشيء» منظور ماهیت است و معنایش این است که بگوییم آن چیزی است که خارج از شیء است.

بیان مرحوم اصفهانی

مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه می‌فرماید: هنگامی که می‌گوییم مبدأ و منتهای شیء، دو معنا در آن تصویر دارد؛ یک معنا این است که مبدأ و منتهای را به معنای اول و آخر شیء معنا کنیم و روشن است که این مبدأ و منتهای داخل شیء است و خارج از شیء نیست؛ اما یک معنای دومی هم وجود دارد، مبدأ یعنی «ما یبتدأ من عنده» و منتهای یعنی «ما ینتهي عنده الشيء»؛ مانند آن که بگوییم مبدأ حرکت ما قم است و منتهای حرکت، تهران است؛ در این صورت، مبدأ و منتهای به طور حتم از خود شیء خارج است. مرحوم اصفهانی قدس سره کلام مرحوم آخوند در «کفایه» را بر حدّ فلسفی حمل کرده‌اند و این گونه اشکال می‌کنند که اگر مقصود، حدّ فلسفی و مراد از مبدأ و منتهای، همان اول و آخر شیء باشد، مسلماً داخل در خود شیء است و خارج از آن نمی‌باشد.

و می‌فرماید: کلام در این است که مدخول «إلی» و «حتی» در باب غایت، آیا به معنای اول است یا به معنای دوم؟ و بعد در ادامه فرموده‌اند: «وكون الحدّ المصطلح خارجاً عن حقيقة الشيء لا يقتضي أن يكون مدخولهما حدّاً إصطلاحياً»، این که در فلسفه حد خارج از حقیقت شیء است، اقتضا نمی‌کند که بگوییم مدخول «حتی و إلی» همان حد اصطلاحی است.

توضیح حد فلسفی

در منطق هنگامی که می‌خواهند انسان را معنا کنند، می‌گویند: حدّ انسان آن چیزی است که انسان واجد آن است و آن چیزی است که انسان فاقد آن هم است؛ یعنی هنگامی که می‌گوییم «الانسان حیوانٌ ناطقٌ» یعنی لیس ببقر، لیس بحجر؛ تمام اینها برای انسان می‌شود حدّ انسان. اما بعضی مواقع، در بعضی از کتاب‌های فلسفی، وقتی می‌خواهند معنای ساده‌ای برای حدّ ذکر کنند می‌گویند: اگر اطراف کاغذی را برش زنید، کاغذی که جدا می‌شود، آن چه که هست و آنچه را که دیگر نیست، این مرز بین خودش و دیگران را تعبیر می‌کنند به «حدّ شیء».

اما در فلسفه می‌گویند: حدّ عبارت است از یک امر عدمی. حتی مرحوم ملا صدرا این تعبیر را در «اسفار» نیز بیان می‌کنند؛ این که می‌گوییم «انسان لیس ببقر، لیس بغنم، لیس بحجر، لیس بماء»، می‌شود حدّ انسان. حدّ در باب فلسفه با حدّ در باب منطق، فرق دارد؛ در اصطلاح معقول، حدّ مرزی است که چیزهای دیگر فاقد آن هستند. اما نکته مهمی که وجود دارد، این است که مرحوم آخوند استدلالی را در «کفایه» مطرح کردند که غایت یعنی حد؛ و حد خارج از شیء است. مرحوم اصفهانی در حاشیه کفایه، این عبارت مرحوم آخوند را بر اصطلاح اهل معقول حمل کرده‌اند.

حال، اگر مقصود مرحوم آخوند از «**حدّ الشيء خارج عن الشيء**» همین اصطلاح فلاسفه و اهل معقول باشد، این اشکال مرحوم اصفهانی اشکال واردی است. اما اگر مقصود مرحوم آخوند این باشد که ما نه حدّ فلسفی را در اینجا می‌خواهیم بگوییم و نه حدّ منطقی را، بلکه ما می‌گوییم غایت یعنی انتها و انتها یعنی حدّ شيء؛ در این صورت، حدّ شيء عرفاً خارج از شيء است. بنابراین، اشکال و فرمایش مرحوم اصفهانی دیگر وارد نیست. مرحوم آخوند می‌خواهند بفرمایند هنگامی که به عرف مراجعه می‌کنیم، اگر عرف گفت چیزی حد برای چیز دیگری است، حد همیشه غیر از خود شيء است و الا اگر خود شيء بود، دیگر حد شيء نمی‌شد. به عبارت دیگر، چرا در مثال «راه برو تا صد متری» رأس صد را می‌گوییم حد است؟

برای این که اگر صد داخل در قبل باشد، دیگر نمی‌شود به آن گفت حدّ. از نظر عرف، اگر یک چیزی عنوان حد پیدا کرد، غیر خودش است و معنای غیریت این است که خارج از شيء است. در این صورت، اشکال مرحوم اصفهانی مجال مطرح شدن پیدا نمی‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد که فرمایش مرحوم آخوند در «کفایه» را باید این گونه معنا کرد؛ و بر این اساس، غایت داخل در مغیا نخواهد بود. البته، لقالل آن يقول که عرف چنین چیزی را نمی‌گوید؛ و این گونه اشکال کند که درست است عرف در بعضی از موارد، حد شيء را غیر از خود آن شيء می‌داند، اما در بعضی از موارد نیز حد را غیر شيء نمی‌داند؛ باید گفت: این اشکال دیگری است؛ اما اگر مرحوم آخوند ادعایش این باشد که ما نمی‌خواهیم حدّ فلسفی را در اینجا مطرح کنیم – (ظاهر عبارت آخوند نیز همین است) – کلام مرحوم آخوند کلام متینی خواهد بود.

کلام متأخرین از مرحوم آخوند

حال، باید نتیجه بگیریم؛ متأخرین (یعنی آنهایی که بعد از مرحوم آخوند آمده‌اند) خیال خودشان را راحت کرده و گفته‌اند: هنگامی که استعمالات عرفیه عرب را می‌بینیم، در بعضی از موارد غایت داخل در مغیاست؛ مانند این عبارت که می‌گویند: «**کل السمک حتی رأسها**»؛ و در بعضی موارد دیگر می‌بینیم که غایت داخل در مغیا نیست؛ مانند: «**کلوا واشربوا حتی یبتین لکم الخبط**» **الابیض من الخیط الاسود**. بنابراین، نمی‌توان به صورت کلی گفت که غایت داخل در مغیاست یا خارج از آن است. بلکه باید بگوییم ما تابع قرائن هستیم؛ در هر جا قرینه داشتیم که غایت داخل در مغیاست، طبق آن قرینه عمل می‌کنیم؛ و در هر جا قرینه داشتیم که غایت داخل در مغیا نیست، باز طبق آن عمل می‌کنیم.

اشکال به بیان متأخرین

ظاهر این است که کلام مرحوم آخوند دقیق‌تر از این فرمایش است. این که بگوییم بر طبق قرائن عمل می‌کنیم و در مواردی که قرینه داشتیم غایت داخل در مغیاست، به آن عمل می‌کنیم؛ و هر جا قرینه داشتیم که غایت خارج از مغیاست، طبق آن قرینه عمل می‌کنیم، اشکالی ندارد؛ ولی مشکله اصلی این است که در موارد نبود قرینه چه باید بکنیم؟ اگر مولا به عبدش گفت «برو ده نفر عالم را اکرام کن» و فرض این است که اصلاً قرینه نداریم، می‌خواهیم ببینیم آیا اینجا هیچ قاعده اولی وجود ندارد؟

به نظر می‌رسد که مرحوم آخوند به این نکته توجه دارند و می‌فرمایند عرف غایت شيء را غیر از خود شيء می‌داند؛ برای این که اگر غیر آن نبود، غایت آن نمی‌شد. پس، می‌توانیم بگوییم که از نظر عرفی، عرف غایت را داخل در مغیا نمی‌داند؛ بله، اگر قرینه قائم شود که غایت داخل در مغیاست، به آن عمل می‌کنیم. این بحث اول در غایت، بحث دوم که آیا غایت دارای مفهوم است یا نیست؛ را إن شاء الله فردا عرض می‌کنیم.